

حکمت و دیالکتیک

گفتارهایی در اندیشه و روش

دکتر محمود احمدی نژاد رئیس جمهوری اسلامی ایران

مجتبی زارعی

با مقدمه پرفسور حمید مولانا

نشر مخزن

سرشناسه: زارعی، مجتبی
 عنوان و نام پدیدآور: حکمت و دیالکتیک: گفتارهایی در اندیشه و روش دکتر محمود احمدی نژاد رئیس جمهوری اسلامی ایران / مجتبی زارعی: با مقدمه حمید مولانا.
 مشخصات نشر: قم: مجنون، ۱۳۸۷.
 مشخصات ظاهری: ۳۷۲ ص.
 شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۴۵۳-۲۷-۱
 وضعیت فهرست نویسی: نیا
 موضوع: احمدی نژاد، محمود، ۱۳۳۴ -
 موضوع: ایران -- سیاست و حکومت -- ۱۳۸۴ -
 شناسه افزوده: مولانا، حمید، ۱۳۱۵ -، مقدمه نویسنده.
 رده بندی کنگره: DSR/۱۷۲۱/زح ۱۳۸۷
 رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۴۲



حکمت و دیالکتیک

گفتارهایی در اندیشه و روش دکتر محمود احمدی نژاد
 رئیس جمهوری اسلامی ایران
 مجتبی زارعی

◀ ناشر: مجنون
 ▶ مدیر فنی: مهدی شیردلیان
 ▶ طراح جلد: علی موسوی
 ▶ ویراستار: سید جلال هاشمی
 ▶ چاپ: شریعت

◀ قیمت: با جلد معمولی ۳۹۰۰ تومان
 با جلد سخت ۴۹۰۰ تومان
 ▶ نوبت چاپ: اول مرداد ۱۳۸۷
 ▶ شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۴۵۳-۲۷-۱

◀ نشانی مرکز پخش: قم صندوق پستی ۳۷۱۹۵-۱۳۸۸
 ▶ تلفن مرکز پخش: ۰۲۵۱-۷۷۱۰۷۱۷ و ۰۹۱۲۲۵۱۹۲۹۷

فهرست مطالب

دیاچه	۷
مقدمه	۱۵
دولت اسلامی: انتخابات پروژه بنیاد و انتخابات فرایند بنیاد	۳۳
فروپاشی ثقل سیاست بر حقیقت در مهندسی قوه مجریه در ایران	۴۱
حکمت‌صدرایی و دیالکتیک سفاطی‌رئیس‌جمهور در پیروزی نهضت ملی‌هستای ایران	۵۷
دولت اسلامی، مهدویت و آینده پژوهی در معماری دولت فردا	۹۹
ملکیت ایرانی چیست و رئیس‌جمهور ملی کیست؟	۱۰۷
احمدی‌نژاد و نهضت آزادسازی در افق دولت اسلامی	۱۱۵
جریان شناسی دستکاری و تخریب سرمایه گفتمانی ریاست جمهوری	۱۲۹
نبرد کلمیا	۱۴۳
تحلیل زبان شناختی نبرد متافیزیکی در کلمیا	۱۵۵
شکست افسون فرنگ؛ از تحریر حاجی واشنگتن تا حیرت مغربیان	۱۷۳
عمق استراتژیک پیامهای انقلاب اسلامی ایران	۱۷۹
آیا احمدی‌نژاد یک رسانه است؟!	۱۸۳
فلسفه اسفار قوه مجریه در دولت اسلامی	۱۸۹
تبارشناسی و هویت دو دولت ایرانی	۱۹۵
بازآفرینی منشور علوی در کشورداری دولت نهم	۲۱۵
قومیت‌های ایرانی و دولت همبستگی اسلامی	۲۴۵
در مذمت نقد عدالت و تجلیل شگفت‌انگیز از لویاتان ایرانی	۲۵۷
بازاندیشی سرمایه اجتماعی سوم‌تبروتحول بازگشت به خویشن در افق انقلاب اسلامی	۲۶۵
انسجام نایافتگی در هویت‌سازیهای آمرانه و فرایند مدنیت مؤسسات اسلامی ایرانی	۲۶۹
چیستی نهضت مشاوران جوان در دولت نهم	۲۷۳

فهرست مطالب

۲۷۷.....	تحلیل زبان نمادین رئیس‌جمهور
۲۸۳.....	اصلاحات دربرزخ ماکرو فیزیک قدرت و میکرو پلتیک جامعه ایرانی
۲۹۱.....	تمنای نوستالژیک در خاتمیسما
۲۹۹.....	تجلی حرکت جوهری انقلاب اسلامی در دیپلماسی نامه
۳۲۹.....	قبض و بسط قدرت و هویت ملی در دیپلماسی ایرانی
۳۴۱.....	استیلای منطق اسلامی و فروپاشی فن و دستور زبانی آمریکا در جهان
۳۴۵.....	هرمنوتیک بن‌بست سارکوزیسم در برابر هویت ملی ایرانی
۳۵۷.....	گذار دولت اسلامی از سطح سیاست به فرهنگ در روابط ایران و اعراب

بنام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه بر نگذرد

دیباچه

سخن گفتن به گزافه و خاموشی پیشه کردن و دم فرو بستن به وقت سخن گویی، هر دو عیب و به دور از حکمت است. قضاوت حکمت آمیز آن است که فلسفه و هویت زبانی در معرفت دینی را پاس داشته و با اعتدال و بهنگام سخن گفت. از این رو، *مداهنه گرایی* و *محافظه کاری* در گفتارها و نوشتار هردو بخشی رایج از زبان سیاست و جزوی از مشهورات زمانه به شمار می آیند. شاید بیان قویم و حکیمانه یگانه شیرین سخن پارسی گو، *سعدی علیه الرحمه*، گواهی بر این مدعاست که:

اگر چه پیش خردمند خامشی ادب است به وقت مصلحت آن به که در سخن کوشی
دو چیز طیره عقل است: دم فرو بستن به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی

به راستی در باب دولت نوپدید نهم و خاستگاه آن چگونه باید سخن گفت. به نظر می رسد چه آنها که بی حساب در وصف آن می کوشند و چه آنهایی که بی شمار در رد آن ستیزه دارند و هم آنها که اکنون به وقت گفتن دم فرو بسته اند و دولت و مسئول آن را جز متاع دوران گذار و

محللی بیش به شمار نمی‌آورند، هر سه طیف از هویت زبانی و زیست بوم لسانی در تفکر اسلامی و فرهنگ عمومی ایرانیان دور شده‌اند. البته روی سخن من با دو طایفه نخست نیست. سخن بر سر آن است که صاحبان معرفتی که روزگاری بازگشت به خویشتن اسلامی و ایرانی را در افق طرح و اندیشه انقلاب اسلامی آرزو می‌کرده‌اند. چرا به وقت ضرورت کنونی، سخنی نگفته و یا کمتر گفتند و نوشتند.

بر فرض اینکه در حوزهٔ کشورداری و سیاست عملی با بیانی از سر صدق بر کار دولتمردان اعتراض و نقدهایی وارد باشد، اما خاستگاه و آرمانهای اعلامی دولت در حوزهٔ نظر پر ارج تر از آن است که به نظر می‌رسد. گو اینکه ساحت نظر و مقتضای عمل، دو محدودهٔ متفاوت به شمار می‌آیند.

نگارنده بر آن است که صرف نظر از برخی کاستیهای متعارف در سیاست عملی که جزوی از امر خطیر کشورداری است، شاید بتوان دولت نهم را از منظر تبار و شجره، مقرب‌ترین دولتها به فلسفهٔ انقلاب اسلامی ارزیابی کرد. به نظرم، شکل‌گیری جنجالها، غوغاها و مافیا در محیط ملی و فراملی برای مواجهه با دولت نهم از همین روی قابل شناخت و شناسایی می‌باشد. چه اینکه تعمق، تفکر و جدیت برای تحصیل الگوی رشد اسلامی - ایرانی در سیاست داخلی و بازآفرینی مجدد و شکوه تمدن اسلامی در سیاست بین‌الملل، دو گانهٔ واحدی است که حصول بدان در منظر و مرئی مخالفان سخت و صعب می‌نماید. بر این اساس، تحقظ لسانی برخی اهل معنا سبب شگفتی مضاعف می‌شود.

از سویی دیگر، طبیعی است که دولت مردمیار از احزاب و منتقدین ثروتمند و قدرت طلب، تمنای هیچ معاضدتی نداشته باشد، اما از چه روی خواص و اهل معرفت آن طور که باید کمک کار دولت نبوده‌اند. این تحفظ در گفتار و محافظه‌کاری در نوشتار محصول کدامین ضرورت تاریخی و رسالت اسلامی- ایرانی است؟ آیا اهل معنا نیز به مثابه اهل سیاست، دولت نهم و مسئول آن را دولتی بی‌ریشه و مخصوص دوران گذار می‌دانند؟ به فرض چنین باشد، که دولت و مسئول آن را تراز و ملاک مناسبی برای نمایندگی فلسفه انقلاب اسلامی ندانید، در این صورت پرسش بعدی آن است که از چه روی در باب بنیادهای فلسفه انقلاب اسلامی که در بستر دولت نهم و در گفتار دکتر احمدی‌نژاد نیز ساطع شده، سکوت می‌شود.

به نظرم قصور بلکه تقصیر آنجاست که برخی از صاحبان نظر که به یمن انقلاب اسلامی به درجاتی از مقامات، آبرو و اعتبار رسیده‌اند؛ کار را بدانجا رسانده‌اند که در سایه بغض خویش به سیاست عملی دولت حتی از تبیین و تشریح فلسفه دولت اسلامی، و هسته مرکزی آن یعنی تعالی انسان و عدل و داد سر باز زده و در باب مذمت مناسبات ربوی بانکها و تحصیل بانکداری اسلامی، توجیه آمایش عدالت گرایانه سرزمینی و حقوق بین‌الملل اسلامی طرح و سخنی به میان نمی‌آورند و حتی بعضاً تا آنجا پیش رفته‌اند که در ضروری ترین مؤلفه‌های دولت دینی در عصر غیبت و نیز التزام به جریان ولایت تکوینی در عالم با محافظه‌کاری، تساهل، تسامح و تحفظ لسانی به محافل تشکیک کننده در آن مدد رسانده‌اند. در حالی که از منظر گفتمانی، این عناصر و مؤلفه‌ها جزوی از

واژگان نهایی دولت اسلامی به شمار آمده و فراتر از موضوعات مبتلابه جامعه در تمامی ادوار و اعصار می‌باشد.

آیا این وضع فراتر از بغض به دولت و مسئول آن و مؤید غفلت از یک رسالت تاریخی نیست؟ حکم متملقین و مدافعه گران در باب دولت و مسئول آن را می‌دانیم و در فرض مذکور با آن موافقت داریم، اما به راستی حکم خواص و اعتبار یابندگان از فلسفه انقلاب اسلامی که در باب پارادایم تعالی انسان، عدالت و ولایت سکوت کرده و همگام با اهالی شریعت سمع و سهله زبان در کام کشیده و در برابر مخالفین داخلی و هم‌مونی لیبرال دموکراسی، از کنار دال‌های گفتمانی نظام صدق و دانایی دولت اسلامی به معنی الاغم، محافظه کارانه گذشتند، چیست؟ گو اینکه تجربه اصلاح طلبی انسجام نیافته نیز پیش‌روی ماست که به رغم کاستیها، خلأها و التقاط نظری آن، شاهد آن بودیم که خود حاملان و حاملان آن نیز به بخشی از مشکل گفتمان اصلاح طلبی مبدل شدند. تجربه گذشته به ما می‌آموزد که فارغ از بغضها و تحبها به افراد و مقامات و حتی پاره‌ای نارساییها از موضعی ایجابی در باب تبیین فضیلت و نظام معرفتی دولت اسلامی کوشا شویم و نگذاریم برخی شرایط و مشهورات زمانه و نزاعهای غیر ضروری، دستگاه معرفتی و هندسه دولت اسلامی را نازیبا و نارسا بنمایاند.

ورود نگارنده به برخی ساحات اندیشه‌ای و روشی دولت و رئیس‌جمهور دولت نهم از این زاویه بوده است. با اینکه دکتر احمدی‌نژاد از خصال نیکوی فراوانی در حوزه کشورداری برخوردار است اما آنچه را که در این مجموعه نگاشتم، فارغ از افراد و مقامات است؛ زیرا مبانی گفتمانی، واژگان نهایی و عناصر نظم بخش دولت اسلامی از هویتی

مستقل برخوردار بوده و فارغ از افراد و مقامات است، از آن روی که فلسفه دولت دینی خود تعیین کننده هویت و ملاک و مناط کارگزاران و آیین وزارت و صدارت می باشد. چه اینکه بنا به قول امیرالمؤمنین، امیر بیان علی علیه السلام، «همانا حق و باطل با افراد و مقامات سنجیده نمی شود؛ بشناس حق را تا بشناسی اهل آن را و بشناس باطل را تا بشناسی اهل آن را». برای بیان چنین مقصودی نباید از ملامت هیچ لائمی هراسان شد و از تشویق احدی غره گویا اینگونه ممکن است در صورت ابتناء فکر بر اعتنای ملامت و تحریض مردمان، آدمی دچار تحفظ زبانی شود و تو خود نیک می دانی که محافظه کاری، همانا مرگ تدریجی نوآوری و شکوفایی است. چاره ساز این مقطع تاریخی، دوری از زبان سیاست و نزدیکی به زبان حقیقت و فطرت است. شأن انقلاب اسلامی و نظریه پردازان آن در مقطع کنونی فراتر از ملامت و حُب و بغض به این و آن در حوزه فکر و اندیشه دولت اسلامی است. وقتی مجاهد فرهیخته، جناب سید حسن نصرالله به رغم محاصره زر و زور و تزویر، وفاداری فکری خویش را به اندیشه ولایی فارغ از خجالت و طعنه اغیار به جهانیان اعلام می کند، سکوت پیشگی مدعیان نظریه پردازی دولت اسلامی به معنی الاعم حول واژگان نهایی، این الگوی کشورداری در کشور ام القری ' چگونه توجیه خواهد شد؟

آنچه پیش روی شما گرامیان می باشد، مجموعه مقالاتی است که نگارنده به مناسبتهای مختلف طی سه سال اخیر (از تیر ۸۴ تا تیر ۸۷) در برخی مطبوعات به وسع خویش در باب اندیشه و روش رئیس جمهوری اسلامی ایران به رشته تحریر در آورده است. لذا پیشاپیش معلوم است که هر کاستی و قصوری در متن، به شخص نگارنده بازگشت خواهد داشت.

اگر چه مجموعه حکمت و دیالکتیک مشتمل بر گفتارهای متعدد و با موضوعات گوناگون می‌باشد، اما از حیث نظری تقریباً از پیکره و مفصل‌بندی مشترکی برخوردار می‌باشد. اولاً مقصود از حکمت در این مجموعه فلسفه نمی‌باشد و به اموری فراتر از معانی رایج فلسفه در علم جدید بازگشت دارد. مراد از حکمت در اینجا به نظام دانایی و معرفتی مورد اشاره صدرای شیرازی رضوان‌الله علیه بازگشت دارد. نظامی از دانایی به هم پیوسته و برخوردار از حرکت جوهری که از مبدأ تا معاد جریان داشته و به مثابه چتری فرا گفتمانی متضمن ذاتی انسجام یافته و متحد بر تحولات اثر می‌گذارد. لذا گفتارهای این مجموعه به خصوص آنجا که خارج از شأن سیاست عملی است و به حوزه نظر بازگشت دارد، از تعلق خاطر به متدهای پوزیتیویستی و دیگر نحله‌های علم خود بنیاد مبرا می‌باشد.

از این رو، از «فطرت»، «قلب»، «عقل» و «حس» به مثابه یک منظومه روشی در تبیین مقصودها و بحثها توجه گردید و اگر چه مسامحتاً از تحلیل‌های گفتمانی و هرمنوتیک غیر فلسفی و صرفاً روشی نیز در تحلیل و تفسیر نظریات استفاده شده است، اما آنچه شاید بتوان گفت به صورتی مستقل تمنای نگارنده در تمامی گفتارها را نمایندگی کرده است، حاکمیت فطرت بی‌حجاب در اندیشه و روش است که خود نیازمند بحثی مستقل و مبسوط می‌باشد، لکن اجمال اینکه فطرت، کارآمدترین روش تبیین و تحلیل عالم و تحولات ذی‌ربط آن می‌باشد. گو اینکه فطرت ودیعه و میراث مشترکی است که به کشف مفاهیم و معانی بین‌الذهانی منجر می‌شود.

توضیح دیگری نیز درباره نام اثر پیش‌روی ضروری می‌نماید و آن اینکه نگارنده در بررسی آرای دکتر محمود احمدی‌نژاد و تبیین برخی از

مؤلفه‌های دولت اسلامی معتقد است که نوعی روشمندی دیالکتیک نیز
سوای از حکمت صدرایی گفته شده بر گفتارهای وی حاکم است و به
نوعی می‌توان آن را پس از مبانی حکمی، جزوی از پارادایم روشی ایشان
به شمار آورد. روشی که اگر چه در پی اثبات خود و اسکات خصم
می‌باشد، اما پیش از آنکه به دنبال مقهور کردن حریف و به آغوش
کشیدن پیروزی در نزاعها و گفتگوها باشد، در پی اثبات حقیقت است.

پرواضح است دیالکتیک در این مجموعه اگر چه بی‌ارتباط با معنای
مقابله و معارضه در گفتارها و دلایل نمی‌باشد، و شامل مباحثات جدل
آمیز و فنون مربوط به آن می‌گردد، اما در معنای خاص خود با
دیالکتیکهای مگلی و مارکسی متفاوت می‌باشد. دیالکتیک در اینجا اگر
چه معارضه‌جوست اما در تمنا و جانب حاق معنا و در جستجوی
حقیقت است. تعریفی که به تبیین امور با توجه به ذات شیئی و باطن
تحولات گرایش دارد. لذا دیالکتیک در اینجا اگر چه مجهز به برهان و
استدلال می‌باشد اما پرورش‌گرا، مهذب و مشحون از گشودگی و حقایق
شهودی است. به نظر نگارنده، این وضعیت در سیر دیالکتیکی
شهودگرایانه افلاطون و نیز در روش دیالکتیکی حقیقت‌گرایانه سقراطی
قابل شناسایی است؛ یعنی همان وضعیتی که در سیر استکمالی خویش در
حکمت متعالیه صدرایی به اوج رسیده و با تبلور در فلسفه انقلاب
اسلامی به عنوان نقطه عزیمت در تفکر دولت نوپدید بازآفرینی شده
است.

روی دیگر این سخن آن است که حکمرانی خوب و ظهور اتم دولت
اسلامی در عصر غیبت، توجه به حکمت و دیالکتیک گفته شده به
صورت توأمان می‌باشد. مسیری که نگارنده اعتقاد دارد، سیاست عملی و
سیاست نظری دولت نهم به خصوص آرای مسئول دولت به چشم انداز

آن توجه داشته است. یکی از امیدهای نگارنده در این راه، نقد این مجموعه از سوی نقّادان ارجمند است. زیرا بنده به ابعاد گفته‌ها و نظریاتی که در این مجموعه گردآوری شده است، واقف می‌باشم. از این رو، هر سخنی ولو تلخ اما آراسته به آداب نقد را با جان و دل پذیرا و بدان مباحثات خواهم کرد.

در پایان، برخود فرض می‌دانم که از اظهار محبّت استاد فرزانه جناب آقای پروفیسور حمید مولانا که ضمن تحریر مقدمه‌ای وزین بر اثر ناچیزم، با رهنمودهای خویش موجبات دقت بیشتر در مجموعه حاضر شده‌اند، صمیمانه تقدیر و تشکر کنم.

همچنین از دوستان گرامی آقایان دکتر عبدالرضا شیخ‌الاسلامی، محمد جعفر بهداد، و مرتضی قمری‌وفا که در شکل‌گیری مجموعه گفتارهای پیش‌روی نقش داشته‌اند، سپاسگزارم.

در پایان از مدیر مسؤول محترم نشر مجنون (جناب آقای امیرحسین انبارداران) و نیز همکاران خوب آقایان سید جلال هاشمی (ویراستار)، بهنام صدری، جلیل قاسمی، مهدی شیردل‌بان و سرکار خانم فاطمه اسماعیلی مطلق قدردانی می‌کنم.

مجتبی زارعی

سوم تیر یک‌هزار و سیصد و هشتاد و هفت هجری شمسی

مطابق با ۱۹ جمادی الثانی ۱۴۲۹ هجری قمری

مقدمه

احمدی‌نژاد و سدگانه یکتا پرستی،

عدالت و حکمت در نظریه انقلاب جهانی

پرفسور حمید مولانا^۱

از زمان ارسطو تا امروز تحلیل و تبیین تاریخ در فلسفه غرب به موضوعی پر ابهام مبدل شده است و این باعث شده است تا فیلسوفان اروپایی و آمریکایی کمتر به وقایع و دگرگونیهای تاریخی به ویژه تاریخ

۱. پرفسور حمید مولانا استاد روابط بین‌الملل و یکی از بنیانگذاران و پیشکوتان رشته‌های ارتباطات و روابط بین‌المللی در سطح جهانی است. او اکنون چهل سال است که در سمت استادی در دانشگاههای آمریکا تدریس کرده و در بسیاری از دانشگاههای مهم دنیا به عنوان استاد حضور داشته است.

پرفسور مولانا ۳۷ سال قبل رشته ارتباطات بین‌الملل و بخش مطالعات عالی ارتباطات جهانی را که قدیمی ترین برنامه در نوع خود می‌باشد، در دانشگاه امریکن در واشنگتن تأسیس نمود و در طول این مدت ریاست آن را بر عهده داشته است. ایشان در تأسیس و توسعه برنامه‌های ارتباطات جهانی بسیاری از دانشگاههای جهان سهیم بوده و بسیاری از کشورها از جمله چین، استرالیا، انگلستان، اسپانیا، هند، مصر و مالزی از الگویی که او ۳۷ سال قبل در دانشگاه امریکن پایه‌گذاری کرد، اقتباس کرده‌اند.

در فروردین ۲۰۰۲ میلادی، انجمن مطالعات بین‌المللی که اتحادیه علمی و حرفه‌ای استادان روابط بین‌الملل است، در کنفرانس سالیانه خود که در شهر نیواورلئان (آمریکا) تشکیل شد، از پرفسور مولانا تجلیل کرده و جایزه و عنوان «دانشمند ارشد ممتاز» انجمن را به وی اهدا نمود.

معاصر پردازند. از دیدگاه فیلسوفان غرب، از آنجا که قانون جهانشمولی برای تاریخ وجود ندارد، بنابراین لازم نیست که بدانیم چرا ناپلئون بناپارت فرانسوی در ۱۸۱۲ میلادی با ۵۰۰ هزار (نیم میلیون) قشون قصد فتح روسیه را کرد و با ۴۷۰ هزار کشته بدون موفقیت به پاریس بازگشت؟ به همین جهت فلسفه غرب برای جنگ و کشتارهای امروزی نیز توجیهی در اختیار ندارد؛ همان طور که برای دو جنگ جهانی و جنگهای استعماری قادر به ارائه براهین نمی‌باشد.

از این رو، مأموریت تبیین و تفسیر تاریخ در غرب به علوم اجتماعی مثل علوم سیاسی، اقتصادی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و غیره محول شده است؛ ولی علوم اجتماعی نیز با همه کوشش و ادعاها به علت تعصبات و محدودیتهای فرهنگی، زبانی و کاستیهای معرفت‌شناختی نتوانسته‌اند آن‌طور که باید و شاید در حوزه‌های میان فرهنگی و روابط بین‌الملل، موفقیت‌های شایانی به‌دست آورند. لذا رویدادهای جهانی معاصر، بسیاری از متخصصان روابط بین‌الملل و کارشناسان علوم اجتماعی اروپا و آمریکا را غافلگیر کرده است. در الگویی که بلافاصله پس از جنگ جهانی دوم به سرعت اتخاذ شده بود، میلیونها دلار صرف پژوهشهای علوم اجتماعی به منظور شناخت نحوه عملکرد سیستمهای سیاسی و ارتباطی در مناطقی چون اتحاد جماهیر شوروی سابق، اروپای شرقی و خاورمیانه گردید. تا بهار ۱۹۸۹ میلادی، تقریباً هیچ کس در غرب، فروپاشی رژیمهای کمونیستی، سقوط دیوار برلین و اتحاد آلمان را در ذهن نمی‌پذیرفت. یک دهه پیشتر، واقعاً هیچ کس به جز تعداد انگشت‌شماری در غرب، تجدید حیات اسلام و پیامدهای آن در

خاورمیانه و سراسر دنیا را نیز پیش‌بینی نمی‌کرد. از این حیث انقلاب اسلامی در ایران، شاید بزرگترین پژوهش و روش‌شناسی علوم اجتماعی نوپدید و پیچیده‌ای بود که تا به حال بدان تن در داده شده بود.

اشتباه در کجا بود؟ چرا ناظران و به اصطلاح امروزی کارشناسان، نمی‌توانستند چشم‌اندازهای ارتباطی، سیاسی و فرهنگی موجود امروز را پیش‌بینی و ترسیم کنند؟ آیا بدان خاطر بود که آنها بیش از حد به آن عناصری از زندگی مدون که ویژگی نهادهای رسمی و ایدئولوژیهای رسمی است، بها می‌دادند؟ یا اینکه آنها صرفاً در فهم روندهای تغییر اجتماعی دوران ما دچار اشتباه بودند؟ آیا آنها به واسطه تعصبات فرهنگی‌شان و الگوی بحثی که بر تعاملات اجتماعی‌شان حاکم است، گمراه شدند؟ روش‌شناسیهای انتقادی آنها به چه معنی انتقادی بود؟

باید گفت که موضوع عمیق‌تر از آن است که فکر می‌کنیم. داده‌ها با اطلاعات، اطلاعات با دانش و دانش با حکمت تفاوت فاحشی دارند. اطلاعات صحیح برای پایداری نظام و سیستم انسانی و طبیعی همچنین هدایت ماشینها اضطراری است. علم و دانش نیز برای رشد و نمو همه نظامها مؤثر و لازم است، ولی این فضیلت و حکمت است که هم برای نجات و رهایی و هم برای تکامل انسانها و بشریت و سیستمهای حیاتی بوده و در درجه اول قرار دارد. منابع حکمت و فضیلت با منابع اطلاعات و دانش فرق می‌کند. اصالت یک انقلاب در فضیلت و حکمت آن قرار دارد و پیروزی و پایداری آن نیز از فضیلت و حکمت سرچشمه گرفته و آبیاری می‌شود. کمبود حکمت و فضیلت انقلابات را منحرف می‌سازد، همان‌طوری که استفاده ناصحیح از اطلاعات و دانش، همه نظامها و

سیستمها را به گمراهی و حتی انهدام سوق می‌دهد. عقل می‌تواند از اطلاعات و دانش بهره‌مند شود و استفاده بگیرد، ولی حکمت و فضیلت چیزی فراسوی عقل خاص و محض است. انحراف و سرگیجه انقلاب فرانسه، انقلاب روسیه و حتی انقلاب صنعتی در چه بود؟ کمبود اطلاعات؟ کمبود دانش و یا فقدان حکمت و فضیلت؟

می‌گویند روش اقتناع یکی از عوامل سیاست و قدرت است. سیاست نیز جریانی در ارتباطات و فعالیتی فرهنگی است و به ترویج ارزشها بستگی دارد. از سویی دیگر تلاش سیاسی همیشه با توانایی و کنترل اطلاعات سر و کار داشته است. در تاریخ تمدن غرب و شرق چالش سیاسی به معنی کسب قدرت، همیشه با خلاقیت و انهدام اعتبار افراد و سازمانها، ایدئولوژیها و در نتیجه با دروغ مخلوط بوده است. گفتار کردار معاویه در دنیای اسلام و ماکیاولی در جهان غرب، نمونه خوبی از این جریان است؛ با این تفاوت که ماکیاولی ۶۰۰ سال بعد از معاویه و ابوسفیان ظاهر شد. ولی قدرت حقیقی همیشه با حقانیت تنیده و همبسته می‌باشد نه با حيله و منابع متعارف قدرتی که برای حفظ خویش از رفتار و کردارهای حقانی دور می‌شود. انقلاب حسینی در کربلا در اوج امپراطوری بنی امیه که ابرقدرت آن زمان بود، خود بزرگترین گواه در این طیف از تبیین جریان تاریخی است.

ما اغلب در درک خویش از قدرت مطلقه عاجزیم. قدرتهای کنونی چهره عریان قدرت بی بنیاد هستند. زیرا باطل نمی‌تواند در مقابل حق خودنمایی کند؛ ولی آنچه برای ما مرئی است حامیان حق و باطل هستند که برای مبارزه رویاروی هم قرار می‌گیرند. از این رو، شناخت صحیح

درباره حوادث تاریخی و نتیجه‌گیری درست از آنها در جهان امروز بیش از هر موقع دیگر ضروری است.

سلطه‌گرایی، امپریالیسم، طاغوت، استکبار و آنچه که فرنگی و فرنگی‌مآبها مؤدبانه آن را «هژمونی» می‌نامند، همان زور نامشروع می‌باشد که با حیات معقول نسبتی ندارد و با ارزشهای والای انسانی در تباین آشکار قرار دارد.

سلطه‌گران همیشه بر این شعار تکیه زده‌اند که چون ریاست و سلطه‌گرایی جهانی با امکانات و شأن مادی ایشان منطبق است، بنابراین آنها برای اداره جهان سزاوارتر از بقیه و لاجرم بر حق می‌باشند. زیرا در این ایدئولوژی، ملاک مشروعیت زور و غلبه است.

روابط بین‌الملل در مقطع کنونی در یک تقاطع واقع شده است. این تقاطع، گذشته، حال و آینده سیاستهای جهانی را قطع می‌کند و براساس برآوردی که از برهه زمانی فعلی دارد، دستورالعملهای متفاوتی ارائه می‌کند. یکی از سؤالات پر مناقشه این است که آیا ما تصاویرمان را از تغییر و تحولات جهانی امروز به گونه‌ای تبیین، تفسیر و ترسیم می‌کنیم که از رهگذر آن، عرصه روابط بین‌الملل دارای نظم و ترتیب مورد پسند قدرتهای بزرگ و سلطه‌گرا جلوه کند؟ یا برعکس، آیا ما نباید شکافهای موجود در این فرایند و حافظه حداقل نیم قرن را که سیستم بین‌الملل در آن رشد و نمو کرده است به گونه‌ای مورد بازخوانی قرار دهیم که از آیند و روندهای تاریخی برای رهایی از وابستگیها و شکستن سکوت و عبور از انحصارات مبشر قرائت حکمت‌آمیز، جهان‌شمول و نوینی از تاریخ بهره جوییم.

به دیگر سخن، مثلاً آیا ما باید از نظرگاه قدرتهای بزرگ سیاسی و اقتصادی و از منظر حوادث و وقایع دو سه قرن اخیر در غرب به تبیین روابط و ارتباطات بین الملل بپردازیم یا اینکه الگو و قرائتی دیگر از روابط بین الملل، سیاست و از سیستمهای کنونی ملت- دولت ارائه کنیم؟ آیا سعه وجودی ارتباطات انسانی و بشری، فردی و اجتماعی و غیره بین دولتها و فرهنگها و تمدنها نباید چیزی بهتر و متفاوت تر و حتی بزرگتر از الگوی کنونی روابط بین الملل باشد که در آن چارچوب، کشورها و سازمانهای بین الملل بتوانند به صورتی واحد، تصویر و انگاره ارتباطاتی دقیق تری را به بشریت عرضه کنند؟

آیا یک رسانه جمعی می تواند چیزی فراسوی تکنیک و نظامهای تکنولوژیک مدرن امروزی و فرایندهای دیجیتال و فناوری اطلاعاتی عصر حاضر باشد؟ و دست آخر اذهان باید به این پرسش بنیادین معطوف گردد که انسانها چگونه باید از مراتب مکانیکی یعنی از هیتی نقش گیرنده و فرستنده ای منفعل، به مقام و رتبه رسانه انسانی و برخوردار از اختیار، خلاقیت، پویایی و تفکر ارتقاء پیدا کنند؟

انقلاب فرانسه با همه اندیشه و آرمانهای اصیل خود، در پایان جستجو به دنبال گفتگو میان افراد را مورد توجه قرار نداد و بیشتر، برابری افراد، ساز و کار دولت - ملت و توسعه رسانه های انبوه و تکنولوژیک را مطمح نظر قرار داد. رسانه های گروهی ایجاد ارتباطات بین دولت و شهروندان را آغاز کردند. نظریه پردازان دموکراسی غرب، از جان لاک گرفته تا دوتوکویل، امیدوار بودند که با رشد جوامع کشاورزی و صنعتی و پیشرفت ابزارهای ارتباطی، فاصله بین رسانه به عنوان دیده بان

و ناظر جامعه و دولت به عنوان قوه حاکمه مشخص و آشکار باشد ولی در اروپا و سایر کشورهای غربی، این تمایز و فاصله روز به روز کمتر می‌شود و دو مرکز قدرت، یعنی رسانه‌ها و دولت در یکدیگر ادغام شده و با تکیه بر اهرم قدرت سرمایه‌داران و مؤسسات مالی و بازرگانی، مرکزیت قدرتمندانه‌تری را که در قرون پیش سابقه نداشت، به وجود آورده است. سانسور بیان در رسانه‌ها به صورت کنترل بالفعل و واقعی و کنترل ادراکی یا غیر رسمی، فقط یک روی این سکه بزرگ است.

طرف دیگر این کنترل اطلاعاتی، تبلیغاتی و پروپاگاندای همه جانبه و گسترده در سطح مالی و جهانی است. امروز همان گونه که دستگاههای اطلاعاتی و الکترونیکی، عملیات نظامی و تجهیزات موشکی را هدایت می‌کند، به همین ترتیب، کنترل اطلاعات در جامعه نیز، اساس گردش سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی سیستمهای مدرن عصر ما را تشکیل می‌دهد. کنترل افکار عمومی و محیط زیست فرهنگی داخلی و خارجی استراتژی بزرگ قدرتها در جنگی است که در پیش روی دارند.

دقیقاً در این شرایط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، فناوری و فلسفی است که می‌توان ابعاد گسترده تجلی هویت ایرانی در محیط ملی و فراملی را در چشم‌انداز انقلاب اسلامی ترسیم کرد و حضور دکتر محمود احمدی‌نژاد رئیس جمهوری اسلامی ایران و دیدگاههای او در عرصه جهانی را مورد مطالعه و بررسی قرار داد. از زمان پیروزی انقلاب اسلامی ایران، هیچ رئیس جمهوری از ایران به اندازه دکتر احمدی‌نژاد مورد توجه جهانیان قرار نگرفته است. پس با این وصف می‌توان پرسید که چرا دنیا به احمدی‌نژاد توجه دارد؟

در سالهای بعد از خاتمه جنگ جهانی دوم تا به امروز، بسیاری از رهبران سیاسی و برجسته جهانی در نشست سالیانه مجمع عمومی از تربیون سازمان ملل سخنرانی کرده‌اند. نهرو از هند، تیتو از یوگسلاوی، ناصر از مصر، کاسترو از کوبا، خروشچف از شوروی سابق، کندی از آمریکا و ولی هیچ کدام نتوانستند همچون دکتر احمدی‌نژاد رئیس جمهوری اسلامی ایران توجه ملل جهان و دولتمردان جهانی را به خود جلب کنند. خروشچف در دهه ۱۹۶۰ در یکی از جلسات مجمع عمومی سازمان ملل متحد حتی با مشت زدن روی میز، کوشش کرد توجه جهانیان را به خود جلب کند ولی نه خشم و عصبانیت او به عنوان رهبر یک کشور ابرقدرت، و نه فریاد کاسترو به عنوان یک رهبر انقلاب سوسیالیستی، و نه طنین ضد استعماری فریادهای نهرو و ناصر و تیتو نتوانست آن انعکاس و بازتاب و تأثیر را که سخنان دکتر احمدی‌نژاد ایجاد کرده، به وجود آورد. این قضاوت و ارزیابی من تنها مبتنی بر قرائت و مطالعه تاریخ روابط بین‌الملل و سازمان ملل متحد نیست؛ بلکه این ادعا بیش از همه بر پایه مشاهدات خود به عنوان استاد دانشگاه و پژوهشگر به مدت ۵۰ سال در واشنگتن و نیویورک می‌باشد. شما باید آن روزها در صحنه حاضر می‌بودید تا بتوانید بهتر وسعت و عمق گرداب و باتلاق سیاسی امروز را که بازیگران قدرت در آن غوطه‌ورند، تشخیص دهید.

نواندیشی فضیلت محور و حکمت‌آمیز، عدالت‌خواهی و توحیدگرایی سه محوری است که دکتر احمدی‌نژاد بر آن تکیه دارد. سه‌گانه‌ای که می‌توان آن را جزوی از نظریه انقلاب نوین عمومی در عالم

کنونی هم به شمار آورد. به عبارت دیگر، در دنیایی که یک ابرقدرت و امپراطوری مانند شوروی سرنگون شد و ابرقدرت و امپراطوری دیگر مانند آمریکا در آستانه افول است. در دنیایی که رهبران آن مقابل ظلم و بی عدالتی سخن جدیدی ندارند و سازمانهای بین المللی مقابل زورگویی و قانون شکنی و جنگ خودسرانه سلطه طلبان سکوت اختیار کرده اند. و در دنیایی که اغلب سران و حاکمان مشروعیت خود را از دست داده و مورد اعتماد مردم خویش نیستند. در چنین محیطی دکتر احمدی نژاد پیام شنیدنی دارد. گرچه محتویات آن به گوش و مذاق بعضی سنگین و تلخ به نظر برسد؛ اما او مسائل و موضوعاتی را در سطح بین المللی مطرح می کند که دیگران از اظهار آن ابا داشته و خودداری می کنند.

دکتر احمدی نژاد دنبال ریشه های درخت اختلاف و کشمکش است و نه شاخه های فرعی آن. او نظریه ها، فرضیه ها و پیش فرضهای حاکم بر نظام جهانی را زیر سؤال می برد و خواستار تأمل و تفکر در آنها می شود. در تاریخ سازمان ملل متحد او رئیس جمهوری است که با پشتوانه هویت ملی برآمده از انقلاب اسلامی، دکترین عدالتخواهی را در روابط بین المللی مطرح می کند و با شجاعت و صراحت کامل، وجود و مشروعیت شورای امنیت و حق رأی و توی چند کشور انگشت شمار را به چالش می طلبد.

در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی، تیتو و نهرو بودند که بقیه دنیای به اصطلاح سوم را با همقطاران و همفکران خود مانند کاسترو، ناصر، سوکارنو و نکرومه علیه آمریکا و شوروی بسیج کردند؛ ولی هسته و بنیاد فکری مبارزه این رهبران آن روز دنیا را سکولاریسم، ملی گرایی و

سوسیالیسم تشکیل می‌داد. آنها از دین و معنویات و مسائلی که امروز مطرح است، سخن نمی‌راندند و در بسیاری موارد حتی علیه این‌گونه فضایل موضع می‌گرفتند. اکنون مرزهای روابط بین‌الملل و موضوعاتی که در دستور زمانه قرار گرفته است با گذشته متمایز گردیده است. نیم قرن پیشتر چه کسی فکر می‌کرد که دین و معنویات، اسلام و ادیان الهی، فروپاشی خانواده، محیط زیست، انرژی اتمی، کاهش منزلت زن و آسیب‌های وارده از مواد مخدره، موضوعات مطرح شده در سطح جهانی و سازمان‌های بین‌المللی را تشکیل دهد؟ از سویی دیگر ما امروز شاهد شکل فرهنگ مقاومت علیه سلطه‌گرایی هستیم. فرهنگ مقاومت در همه قاره‌ها در حال رشد و نمو است؛ چیزی که دکتر احمدی نژاد از آن به «**جبهه همبستگی برای صلح**» یاد می‌کند. مخاطبین جهان امروز و فرهنگ عمومی عالم، برعکس آنچه در رسانه‌های مسلط جلوه داده می‌شود و بازتاب می‌یابد، در حال دگرگونی می‌باشد. این دگرگونی، معنای جدیدی به خود گرفته و از سطح سیاست به سطح فرهنگ در حال گذار می‌باشد. واقعیت رشد و بالندگی جریان سلطه ستیزی در سراسر جهان واقعیتهای انکارناپذیر است. جبهه همبستگی برای صلح از نظریه اتمان تعالی مدار، اخلاقی، سنت‌گرا و طالب رشد و توسعه عدالت اجتماعی نشأت می‌گیرد و شالوده آن بر محور معنویات، خداشناسی و توحید مستقر است. فرهنگ مقاومت نیز با احترام و عزت بشری هم‌داستان بوده و به دنبال گفتمانی است که استیلا ستیزی و احیای عدالت از مؤلفه‌های بنیادین آن در اداره جهان می‌باشد. فرهنگ پایداری علیه سلطه‌گرایی در همه جوامع چه غرب و چه شرق، چه شمال و چه جنوب وجود دارد. اکنون

چهارچوب اخلاقی جبهه همبستگی برای صلح که فراتر از همه دولتها، اقوام و ملتها است، باید مد نظر قرار گرفته و پایه بسیج عمومی برای امنیت، توسعه و صلح پایدار باشد. اصالت و نوآوری گفتارهای دکتر احمدی نژاد همان قدر که قدرت و مشروعیت سلطه‌گران و دستگاههای تبلیغاتی آنها را به تکاپو انداخته است، افکار، مواضع و اندیشه‌های او را نیز بین قشرهای مختلف ملل، به ویژه نزد ملتها و گروه‌هایی که سالها تحت استعمار و استثمار بوده‌اند، با استقبال توأم با هیجان فوق‌العاده روبرو کرده است.

از منظری دیگر، حضور دکتر احمدی نژاد در دانشگاه کلمبیا در نیویورک یک واقعه تاریخی بود، هم برای جمهوری اسلامی ایران در تشکیل دولت جدید، هم برای آمریکا و یکی از دانشگاههای بزرگ و معتبر ایالات متحده و هم برای میلیونها نفر از جهانیان که این صحنه را مستقیم مشاهده کردند. هر کس که این نبرد منطق و ستیزه‌جویی را می‌دید، لازم نبود که برای نتیجه و پیام اصلی این نمایش تا آخر صحنه منتظر بماند؛ زیرا در اولین دقایق این صحنه جهانی از بسیاری اسطوره‌ها رازگشایی شد و پس از آن انبوهی از حقایق نیز آشکار گردید، ضمن اینکه نقشه دشمنان دکتر احمدی نژاد و ایران کاملاً نتیجه‌ای معکوس داد. روش توهین و تهمت به دکتر احمدی نژاد از طرف رئیس دانشگاه کلمبیا، مهمانی که خود دانشگاه برای سخنرانی دعوت کرده بود، و مهمانی که هنوز فرصت بیان و سخنرانی به او داده نشده بود، با هر معیاری که مورد سنجش قرارگیرد، خارج از نزاکت و ادب بود. رئیس جمهور ایران با خونسردی و متانت فوق‌العاده این توطئه را نقش بر آب

کرد و تویی که قرار بود در لحظات اول مسابقه به سوی دروازه ایران رها شده و تبدیل به گلی طلایی گردد، با تکنیک و امتیاز بالاتری به دروازه دشمن بازگشت نمود. منطق بر ستیزه جویی پیروز شد. آنها که نقشه حمله به رئیس جمهور ایران را کشیده بودند، حیثیت خود و اعتبار یک سازمان دانشگاهی را برای نظام سلطه هزینه کردند و این دقیقاً اشتباه آنها بود. علاوه بر این آنچه در دانشگاه کلمبیا گذشت، بسیاری از مفاهیم و فرضیه‌های عصر ما را زیر سؤال برد. آزادی بیان، منطق، خردگرایی و منورالفکری در غرب، الگوی بحث و مناظره، جامعه باز و جامعه مدنی، معیارهای مطلقه عقل و دانش در مغرب زمین، همه و همه یک‌جا به ضد خویش بدل شد.

اتخاذ استراتژی خشم و خشونت در این واقعه، دو خاطره را در ذهن من زنده کرد. یکی شورش دانشجویان دانشگاه کلمبیا در بیشتر از ۴۰ سال قبل علیه رئیس و مدیران آن مؤسسه و نشست و اعتصاب عمومی علیه هیئت حاکمه و نظام سیاسی آمریکا، و دیگری روش و استراتژی حمله نظامی آمریکا به عراق و نتایج امروزی آن. اعتراض و نشست و تظاهرات دانشجویان در سال ۱۹۶۴ میلادی برای «آزادی بیان و سخن» در دانشگاه کلمبیا جرقه‌ای بود که آتش کشمکش سیاسی و اجتماعی و فرهنگی داخلی آمریکا را شعله‌ور ساخت و به «اعتراض و انقلاب دانشجویان» در سراسر آمریکا، بسیج و تظاهرات عمومی علیه جنگ ویتنام و همدردی و حمایت از نهضت آزادیخواهانه و مدنی سیاه پوستان آمریکا و بحران سیاسی و اجتماعی معروف به دهه ۱۹۶۰ در ایالات متحده و حتی اروپا منجر گردید. نظام سیاسی و دانشگاهی و فرهنگی و

اجتماعی آمریکا در آن روزها، بهای بزرگی برای اشتباهات و سیاستهای گذشته خود پرداخت کرد.

چند سال قبل نیز در حمله نظامی به عراق، معماران جنگ طلب آمریکا با اتخاذ روش و استراتژی «خشم و خشونت» اعلام کرده بودند، نه تنها خواستار تسخیر آن کشور بدون تحمل خسارت به خود می باشند، بلکه با این روش بر آن بودند تا همسایه بزرگ عراق یعنی ایران را مرعوب کرده و خواسته های خود را بر منطقه تحمیل نمایند. این روش و رفتار که همراه با تکبر، خودخواهی سلطه گرانه و مزوج با طمع و ترس و جهالت بود، از آغاز آمریکا را در باتلاق عراق فرو برد.

در دنیای امروز، افراد زیادی درگیر فعالیتهای بین المللی هستند که از تنوع فعالیتهای محلی خویش نیز برخوردار می باشند. اگرچه جریان بین المللی اطلاعات در بحرانهای انسانی و فناوری ابعاد گوناگونی به خود گرفته است و فعالیتهای بین المللی که از مکانهای جغرافیایی خاص ناشی شده اند به طور یکسان توزیع نشده اند، اما تحرک و برتری اندیشه های افراد در فراسوی مرزهای ملی از نظر تاریخی، یکی از مهمترین چالشهای مدیریت استیلا جو در جریان بین المللی اطلاعات به شمار می رود. زیرا بر این اساس، انسان خود رسانه است و همانا انسان، رسانه اصلی است.

مدتها پیش از آنکه اصطلاح «دهکده جهانی مارشال مک لوهان کانادایی» عمومیت یابد، وندل ویلکی آمریکایی، تحت تأثیر هیجان ناشی از نقل و انتقالات صنعت هواپیماسازی مدرن، اصطلاح «یک جهان» را شایع نمود؛ اما احساسات و اندیشه های پیچیده ای که اکنون معمولاً با این

اصطلاحات همراه است، از ابتدا در بحث ویلکی و مک لوهان پیدا نبود. این اصطلاحات، تاریخی طولانی دارند. این واقعیت که جهان به معنای نجومی یا تکنولوژی، سیاره منفردی است که در حوزه جاذبه یک ستاره معین قرار دارد، دارای هیچ اهمیت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نیست. جغرافیای تاریخی به کارویژه انیشتاینی وابسته است نه نیوتونی. علی رغم توسعه‌های تکنولوژیکی و علمی، از جمله رشد شگرف سخت‌افزار و نرم‌افزار ارتباطات و اطلاعات طی چندین دهه گذشته، بخش اعظم ساکنان این دهکده جهانی در شرایط نابسامان بی‌سواد، بیماری، گرسنگی و بیکاری و سوء تغذیه زندگی می‌کنند و هنوز از ابزارهای اولیه علم و اطلاعات و ارتباطات مدرن محروم‌اند. اگر این دهکده جهانی ۱۰۰ نفر ساکن داشته باشد، تنها یک نفر از امکان آموزش فراتر از سطح مدرسه برخوردار است و ۷۰ نفر قادر به خواندن و نوشتن نیستند. بیشتر از ۵۰ نفر از سوء تغذیه رنج می‌برند و بیش از ۸۰ نفر در خانه‌ای زیر استاندارد زندگی می‌کنند. شش نفر از این ۱۰۰ نفر، کل درآمد دهکده را در اختیار دارند. اما در عین حال پرسش آن است که چه طور این شش نفر در کنار همسایگان‌شان بدون اینکه خود را تا دندان مسلح کنند با صلح و صفا زندگی می‌کنند و برای آنهایی که می‌خواهند با طرف‌شان بجنگند، سلاح تهیه می‌کنند؟

با توجه به کاستیها و تناقضات این آمایش جهانی ناعادلانه، دکتر احمدی‌نژاد خواهان تحول و اصلاحات اساسی و بنیادین در نظام بین‌الملل است. او معتقد است که عدالت به جای قدرت باید بر نظام بین‌المللی حکم فرما باشد و بدین ترتیب وی مفاهیم و پیش‌فرضیه‌ها و نظریه‌های موجود رئالیسم یا واقعیت‌گرایی غرب که بر قدرت ابتناء یافته

است را به چالش می‌طلبد. برای او عدالت گرایی و عدالت خواهی تنها مسیر بر جای مانده بشریت و جامعه انسانی به سوی صلح و امنیت است. از دیدگاه دکتر احمدی نژاد «بشر از یک گردنه سنگین تاریخی عبور کرده است و دوران گرایش به توحید، پاکی، مهرورزی، احترام به دیگران، عدالت و صلح طلبی واقعی آغاز شده است.» اکنون مخاطبین دکتر احمدی نژاد متنوع هستند. دیدار و گفتگوی او با بیش از ۷۰ نفر از نخبگان دانشگاهی، علمی، سیاسی و رسانه‌ای در سفر اخیر به نیویورک بسیار مهم و تأثیرگذار بود. او در این جلسه که بیش از سه ساعت به طول انجامید، نظریات کنونی حاکم بر روابط بین‌المللی را با پرسشها و نقدهای جدی مواجه کرد. از نظر او «اشکال و ریشه برخی از مباحث به نوع نگاه به انسان، حقوق انسان، روابط بین انسانها، حقوق اجتماعی انسان و ارزشهای حاکم بر رفتار انسان و جامعه انسانی بازگشت دارد.» به عبارت دیگر، از این منظر جهان برای انسان خلق شده است و گر نه جهان معنی نداشت؛ این در حالی است که خدا آدمی را مکلف و برای انسان نیز مأموریتی تعیین کرده است. یکی از آنها میل به کمال انسانی برای کشف دنیا، استقرار عدالت، صلح‌دوستی و شناخت استعدادها و شکوفایی و بالندگی آنهاست. عقل به عنوان رسول باطنی، معیار سنجش است. پیامبران راه درست را برای انسانها تعیین می‌کنند. در این صورت بین خداپرستان اختلافی نیست چه اینکه انگیزه حق طلبی و کمال جویی در ذات انسان است. ایمان، اعتقاد، باورها، دین و ارتباطات انسانی برخی از نرم‌افزارهای قدرت هستند که حکمت و فضیلت در رأس آنها قرار دارد. بی‌شک این فضایل جزوی از میراث مشترک در جامعه بشری است و سلطه‌گران قادر نخواهند بود این سستهای ازلی را برای همیشه در محاق قرار دهند.

فروپاشی شوروی با داشتن هزاران بمب اتمی و شاخصهای قدرت ملموس یا سخت‌افزار، شوک بزرگی به نظریه‌پردازان حاکم بر سیستم جهانی فرو آورد. اکنون ایرانی بر آن است که هویت و اندیشه فراتر از سخت‌افزارهای به استخدام درآمده از سوی قدرتهای جهانی است. رسانه شدن رئیس‌جمهور در دنیای رسانه‌ای و تکنولوژیک، خود مؤید این فرضیه می‌باشد.

او در سخنرانی خود در مجمع عمومی سازمان ملل متحد، این نشست جهانی را به یک دادگاه بین‌المللی تبدیل کرد که دادستانی آن را خود به عهده داشت. خونسردی و متانت و گذشت او در دانشگاه کلمبیا ضمن اینکه پدیده‌ای در خور تحسین بود، حامل پیامهایی فرهنگی و بازتاب شخصیت و هویت ایرانی بود. علاوه بر این، حضور او در کلمبیا بحث و گفتگویی را شروع کرده است که آثارش سالها ادامه خواهد داشت. خود شاهد بودم که دکتر احمدی‌نژاد در ملاقات با دهها نفر از نخبگان آمریکایی که قریب به سه ساعت طول کشید، نقش یک استاد باتجربه و متبحر را ایفا کرد و در گفتگوی خود با علما و دانشمندان اسلامی مقیم آمریکا، و نیز با سخنرانی در کلیسای نیویورک در جمع پیشوایان و رهبران دینی مسیحی و یهود، نشان داد که ایران خاستگاه ادیان الهی است و ایمان و عقلانیت منزلتی بس بزرگ در سنت اسلامی دارد.

دکتر احمدی‌نژاد اکنون، همچنین نماد و نشانه یک جریان بزرگ در سطح ملی و بین‌المللی به شمار می‌آید. ادوارد گیبون، مورخ معروف انگلیسی قرن هجدهم در کتاب «طلوع و افول امپراطوری روم» بیش از هر چیز دیگر تحت تأثیر هویت اسلامی مسلمانان قرار گرفته و می‌نویسد: «این نه تنها ظهور و توسعه اسلام، بلکه جاودانگی این دین و مذهب است که ما را به تعجب وادار می‌دارد.» به زبان گیبون «اثر پاک و

اعلایی که اسلام در مکه و مدینه خطاطی و قلمکاری کرد، امروز (یعنی در قرن هیجدهم) پس از همه انقلابات دوازده قرن، در بین هندیها، افریقاییها، ترکها و ایرانیها هم چنان توسط قرآن محفوظ و نگه‌داری شده است. اکنون با اینکه بیش از دویست سال از مرگ گیسون می‌گذرد، کماکان و بیش از گذشته هویت اسلامی افراد و گروهها و ملیتها تحت عناوین و موضوعات مختلف مورد بررسی ناظران و پژوهشگران نویسندگان غرب و شرق قرار گرفته است. آنچه نیز در کتاب «حکمت و دیالکتیک؛ گفتارهایی در اندیشه و روش دکتر محمود احمدی‌نژاد رئیس‌جمهوری اسلامی ایران» به قلم پژوهشگر گرامی جناب آقای مجتبی زارعی می‌خوانیم، گویای این است که در دو سال اخیر مؤلفه‌های اسلامی و ایرانی هویت ملی ایرانیان، ارتقاء ویژه‌ای یافته است؛ زیرا ایرانیان در این مقطع، احساس هویت و تشخیص بیشتری از خویش بروز می‌دهند. خودباوری و هویتی که اکنون با مؤلفه‌هایی چون احیای حکمت، فضیلت، عدالت و آفرینش پیامها و گفتارهای حقیقت‌گرا و جهان‌شمول در سطح ملی و فراملی تجلی یافته و قابل شناسایی است.

واشنگتن، دانشگاه امریکن دی‌سی

بیست و ششم بهمن سال یک هزار و سیصد

و هشتاد و شش هجری

مطابق با هفتم صفر سال ۱۴۲۹ هجری